

نقدی بر مبانی قاعده «لاضرر» و نقش آن در مسأله تراحم و احکام ترخیصی

محمد باقری شاهرودی^۱

مهدي مقدادی داودی^۲

چکیده

قاعده «لاضرر» یکی از قواعد معروف فقهی است که در مباحث گوناگون فقه و حقوق آثار فراوانی دارد. فقهای امامیه جنبه‌های متفاوت این قاعده را گاهی در بحث‌های گوناگون و گاهی به صورت مستقل بررسی کرده‌اند. عدم انحصار قاعده در معنای اولیه و امکان طرح دیدگاه‌های جدید درباره آن، موجب اهمیت این قاعده است. نوشتار پیش رو با روش تحلیلی-اجتهادی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای به این نتیجه رسیده است که مستند قاعده «لاضرر» که همان داستان سمره بن جندب و مرد انصاری باشد، دلالت آن در مسأله تراحم و مفاد آن نفی منشأ ضرر از سوی شارع است؛ خواه منشأ آن، احکام الزامی و خواه احکام ترخیصی باشد. این نظریه به قول مشهور نزدیک است، اما تفاوتش با قول مشهور این است که در نظریه اخیر قاعده «لاضرر» در احکام ترخیصی نیز که سبب ضرر باشند، اجرا می‌گردد؛ یعنی در قضیه سمره که عنوان مستند قاعده «لاضرر» است، رسول الله حکم اباحه یا همان جواز تصرف سمره را نفی کرده و به مرد انصاری اجازه قطع درخت را داده است.

واژگان کلیدی: حدیث «لاضرر»، نفی حکم شرعی، احکام ترخیصی.

۱. استاد درس خارج حوزه علمیه قم، mehdimeghdadi69@gmail.com

۲. سطح ۴ حوزه، پژوهشگر مرکز فقهی ائمه اطهار (عج)، mailto:mehdimeghdadi69@gmail.com

مقدمه

یکی از قواعد پرکاربرد در فقه، قاعده «لاضرر» است. بر اساس این قاعده، متعلق بسیاری از احکامی که ضرری را متوجه مکلف می‌کند، برداشته می‌شود؛ یعنی اگر مکلفی مریض باشد، به دلیل وجود این قاعده، وجوب روزه از وی برداشته می‌شود. بعضی اندیشمندان، قاعده یاد شده را در کتاب‌های اصولی و برخی دیگر، در کتاب‌های قواعد فقهی آورده‌اند. بنا بر دیدگاه نگارندگان، این قاعده، فقهی است؛ زیرا معیار و ملاک قاعده فقهی در آن وجود دارد. ملاک در قاعده فقهی آن است که از جهتی به مسأله اصولی و از جهتی دیگر، به مسأله فرعی شبیه باشد. توضیح آن که از این جهت که می‌تواند کبرای قیاس واقع شود، به مسأله اصولی شبیه است و از این نظر که نتیجه‌اش جزئی است، به مسأله فرعی شباهت دارد. همچنین قاعده فقهی را عناوین ثانویه می‌گویند، مثلاً عناوین ثانویه به نام عسر و حرج و ضرر و اضطرار و ... وجود دارد که کبرای قیاس واقع می‌شوند. به عنوان نمونه اگر مکلفی بیمار باشد و روزه گرفتن برایش ضرر داشته باشد، در «صغری» این گونه گفته می‌شود: «الصوم حرج علی» یا «الصوم ضرر علی» بعد کبری ضمیمه می‌گردد: «و کلّ امر حرجی منفی فی الاسلام». نتیجه آن که وجوب روزه از این مکلف برداشته می‌شود. بدین ترتیب روشن گردید که چون کبری واقع شد، به مسأله اصولی شبیه است، اما چون نتیجه‌اش جزئی است، به مسأله فرعی شباهت دارد. بنا بر این، تعریف و معیار قاعده فقهی بر قاعده «لاضرر» منطبق است.

این مقاله به بیان و تحلیل مهم‌ترین دیدگاه‌های فقها درباره قاعده «لاضرر» می‌پردازد. بیشتر آثار نگارش یافته در باره این قاعده فقهی، به طور مفصل به سند و دلالت آن پرداخته‌اند که برای جویندگان علم، اندکی خستگی و ملال آورد. از همین رو، نوشتار حاضر سعی کرده به دلالت معنایی قاعده نام برده و دیدگاه‌ها و انتقادهای بیان شده بپردازد و با بیانی شیوا و روان، آخرین نظریه فقهی معاصر را درباره این قاعده شرح دهد. نوآوری این مقاله، در چگونگی بیان قاعده «لاضرر» و تطبیقش بر

مسأله تراحم و نقد آن بر سخن پیشینیان است که نکته‌ای شایان توجه می‌باشد. نیز نوآوری دیگر این است که «لاضرر» در احکام جوازی نیز جاری می‌شود و مفاد آن، سبب رفع حکم ترخیصی نیز می‌گردد.

۱. بررسی مفردات حدیث «لاضرر و لا ضرار»

سه واژه «ضرر»، «ضرار» و «لا» در «لاضرر و لا ضرار» مهم است و در این قسمت به معنای آن‌ها پرداخته می‌شود.

۱-۱. ضرر

ضرر را به معنای داخل شدن نقصان در چیزی، معنا کرده‌اند. (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۷، ص ۷) نیز ضرر به معنای ضیق است، چنان که گفته می‌شود «مکان ذو ضرر» یعنی آن مکان ضیق است. (جوهری، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۷۲۰) ضرر را ضد نفع نیز آورده‌اند. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۲۸۲)

در اصطلاح عرف، ضرر به معنای نقص مال و نفس است، مثل به کار بردن «أضر به البیع» در زمانی که بیع ضرری باشد یا استعمال «الضرر الدواء و الغذاء» زمانی که دارو یا غذا ضرر بر بدن وارد نماید و در مقابلش نفع است.

بنا بر این ضرر به معنای آسیب و نقصان در چیزی است و اگر کسی به دیگری ضرر بزند، به معنای آن است که عیب و نقصانی را بر او وارد کرده است. از همین رو بر هتک حرمت و اهانت به انسان، ضرر اطلاق نمی‌شود؛ چنان که بر ضد هتک و اهانت نفع اطلاق نمی‌گردد. به عنوان مثال، اگر مرد به زن همسایه‌اش با ربه نظر و هتک و اهانت کند، نمی‌گویند: «أنه أضر به» نیز اگر ضد این کار را انجام دهد، نمی‌گویند: «انه نَفَعَه».

«ضرر» اسم مصدر از «ضَرَّ يَضِرُّ ضَرًّا» و در مقابل آن، «منفعت» است. (خویی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۵۲۲) نیز «نفع» به عنوان مصدر، در برابر «ضرر» نیست. آخوند خراسانی نظر دارد که نفع در مقابل ضرر است که مصدر می‌باشد، اما سخن وی تمام نیست؛ چون مصدر در برابر مصدر و «الضرر» در برابر «نفع» است و «ضرر» اسم مصدر، در برابر «نفع» مصدر نیست؛ چنان که آیه شریفه هم اشاره دارد: «وَلَا يَمْلِكُونَ

لَا تُفْسِدُوا حُرْمَةً وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا» (فرقان، ۳)، در آیه «ضراً» مصدر است و در مقابلش «نفعاً» نیز مصدر است.

ماده ضرر در کاربرد ثلاثی مجرد، یعنی «ضَرَّهْ يَضُرُّهْ» متعدی است، اما در باب افعال با «باء» متعدی می‌شود و «أَضْرَبَ به» می‌گویند و «أَضْرَبَ به» به کار نمی‌رود. معنای «ضرر» نقص در مال است، مثل زمانی که شخص در معامله‌ای خسران ببیند یا نقص در عرض می‌باشد، مانند این که هتک حرمت کند. نیز به معنای نقص در بدن است، نظیر آن که کاری کند که مریض شود یا دستش را قطع نماید. در مقابل ضرر به معنای نقص، منفعت به معنای زیاده می‌باشد. حال این زیاده یا در مال است، مثل سود بردن در معامله یا در عرض مثل این که کاری کند که او را تعظیم نمایند یا زیاده در بدن است، مانند خوردن دارو برای این که بدن سالم شود. بین ضرر و منفعت واسطه هم موجود است، مثل تجارتي که نه نقص مالی داشته و نه زیادی در مال. از این رو، تقابل ضرر و منفعت، تقابل تضاد است، نه تقابل عدم و ملکه.

۲. بررسی هیأت ترکیبی حدیث «لاضرر و لاضرار»

در هیأت ترکیبی این روایت هفت احتمال مطرح است.

۲-۱. دیدگاه شیخ الشریعه اصفهانی

این نظریه دو تقریب دارد.

تقریب یکم. انشایی بودن حدیث «لاضرر» و نهی از ضرر

درست است که ظاهر جمله «لاضرر و لاضرار» خبری است و ظاهر «لا» هم «لا»ی نفی است، اما در واقع نهی و انشا می‌باشد که از ایجاد ضرر بر غیر، نهی می‌کند. بر این معنا در آیات و روایات، شواهدی نیز وجود دارد:

شاهد اول. آیات

قول خداوند در آیه شریفه «فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ» (بقره، ۱۹۷) با این که آیه ظاهراً در مقام اخبار و «لا»، نفی جنس است، اما در واقع انشا می‌باشد و از انجام کارهای یاد شده نهی می‌کند و این امور را در حج حرام می‌شمرد.

شاهد دوم. روایات

در روایات نیز مواردی به چشم می‌خورد که ظاهرش نفی و جمله خبری است، اما در واقع مثل «لاسبق الا فی خوف او حافر او نصل» یا «لاغش بین المسلمین» نهی است. علت درست بودن این گونه کاربردها، آن است که در بحث اوامر و صیغه «أفعل» در اصول ثابت شده است که اخبار از عدم شیء مثل اخبار از وجود شیء است؛ یعنی اگر مولا بتواند از وجود شیء در مقام انشا خبر بدهد و مرادش ایجاد آن شیء باشد، مانند «تعید الصلاة»، خبر دادن از عدم شیء در مقام نهی از ایجاد آن، مثل «لارفت ولا جدال فی الحج» یا «لاغش بین المسلمین» نیز درست است. (خویی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۵۲۴؛ شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۲، ص ۲۰۸-۲۱۱)

از آن چه بیان شد، روشن می‌شود جمله «لاضرر و لا ضرار» کبری برای یک صغری است که صغری «ما اراک یا سمرۃ الا مضارا» و کبری «لاضرر و لا ضرار» می‌باشد؛ یعنی فعل سمره ضرر است و ضرر حرام است. «لاضرر و لا ضرار» ظاهرش نفی است، اما مولا اراده نهی را دارد؛ ضرر ننزید که ضرر زدن حرام است.

تقریب دوم. اخباری بودن حدیث «لاضرر» و خبر از ملزوم نهی

نکته آغازین، این که برای احتمالی که مرحوم شیخ الشریعه در روایت «لاضرر...» گفته است، تقریب دیگری گفته شده به این بیان که حدیث «لاضرر و لا ضرار» جمله خبری و اسمیه بوده، به ظهورش اکتفا می‌شود. از همین رو «لاضرر و لا ضرار» در مقام اخبار است و در مقام انشا و نهی نیست، اما غرض اصلی شارع از چنین اخباری این است که از ملزوم خبر می‌دهد که همان منع یا حرمت شرعی است و «لاضرر» لازمه آن حرمت است. (شیخ الشریعه، ۱۴۱۰، ص ۱۸؛ روحانی، ۱۴۱۳، ج ۵، ص ۳۹۹)

نقد نظریه شیخ الشریعه اصفهانی (نفی به معنای نهی)

درباره دیدگاه شیخ الشریعه سه اشکال مطرح است که اشکال اول به تقریب نخست کلام شیخ الشریعه که نفی در مقام نهی است، وارد می‌شود و به تقریب دوم وارد نمی‌گردد، اما اشکال دوم و سوم به هر دو تقریب وارد است.

اشکال اول. عدم وجود قرینه حمل نفی بر نهی در حدیث «لاضرر»

ظاهر «لاضرر ولاضرار» جمله خبریه و منفی است. جمله‌های خبری باید به ظهورشان عمل شود، مگر آن که قرینه‌ای وجود داشته باشد که در مقام انشا به کار رفته‌اند، مثل «تعید الصلاة» و یا مثل «لارفت ولافسوق». در مواردی که قرینه وجود دارد بر حمل جمله خبریه بر انشائیه، اگر به ظهور جمله خبریه عمل شود، موجب کذب آن جمله می‌گردد. در آیه یاد شده، خداوند خبر می‌دهد که رفت و فسوق و جدال در حج نیست. این در حالی است که چنین رفتارهایی میان مردم در حج نیز اتفاق می‌افتد و همین قرینه است که این اخبار در مقام انشا به کار رفته است. بنا بر این در بحث «لاضرر و لاضرار» قرینه وجود ندارد، زیرا در ضبط صحیح روایت، قید «فی الاسلام» نیامده است و متن روایت عبارت است از «لاضرر و لا ضرار». در این صورت برای حمل نفی بر نهی، به قرینه نیاز است که در روایت نیست. در نتیجه در جمله «لاضرر و لا ضرار» به ظهورش که اخبار است، تمسک می‌شود تا مستلزم کذب نگردد. (خویی، ۱۴۴۲، ج ۲، ص ۵۲۹)

اشکال دوم. امتنانی نبودن احکام ثانویه

این حدیث شریف و امثال آن مثل «لاخرج»، حدیث رفع و ... در مواردی جاری می‌شوند که امتنان بر امت اسلام باشد و اگر این «لاضرر» حکمی یا مشقتی را از امت بر دارد، منت است، اما اگر به معنای نهی باشد و روایت اضرار را بر مکلف حرام بشمرد و جعل حرمت کند، امتنانی نیست. پس وجهی ندارد که نفی را به معنای نهی بگیریم.

توضیح وجه امتنانی بودن قاعده «لاضرر» آن است که احکام ثانویه شرعی که رافع حکم اولیه شرعی هستند، تنها در دین اسلام بیان شده است و در ادیان دیگر چنین مواردی دیده نمی‌شود. حدیث «لاضرر» حکم عقلی نیز نمی‌باشد تا گفته شود امتنانی بودن آن از سوی شرع نیست، بلکه حکم شرعی به شمار می‌رود و اگر شارع آن را جعل و منع نکرده بود، مکلف ملزم به همان احکام اولیه بود. «رُفِعَ عَنِ امْتِي...» حدیث شفعه، روایات زیاده آب و از بین بردن درخت سمره، به صورت امتنانی آمده‌اند و همه از احکام ثانویه هستند که نافی احکام اولیه می‌باشند.

اشکال سوم. ناسازگاری این معنای روایت با حقوقی مانند شفعه

این معنا از روایت با بعضی از موارد دیگر مثل مورد شفعه سازگار نیست، زیرا «لاضرر» در شفعه لزوم بیع را بر می‌دارد که در این مورد جعل حرمت معنا ندارد. «لاضرر» در قضایای شفعه نمی‌خواهد بگوید که بیع شریک، حرام است. بنا بر این روایت باید به صورتی معنا شود که با حق شفعه منافات نداشته باشد. (روحانی، ۱۴۱۳، ج ۵، ص ۴۱۰)

۲-۲. دیدگاه آخوند خراسانی

احتمال دیگر در حدیث «لاضرر و لاضرار» احتمالی است که آخوند به این بیان اختیار کرده که مفاد حدیث، نفی حکم به لسان نفی موضوع می‌باشد. (آخوند، ۱۴۰۹، ص ۳۸۲)

در روایاتی مثل «لأربا بین الوالد و الولد» ربا به معنای زیاده‌ای است که بین پدر و پسر در خارج وجود دارد. پس شارع با این جمله می‌خواهد حکم حرمت ربا را بردارد. چنین تعبیری از نظر آخوند، نفی حکم به لسان نفی موضوع می‌باشد. همچنین «لاشک لکثیر الشک» که نفی حکم شک از کثیر الشک است، به لسان نفی موضوع است. به این ترتیب در «لاضرر» نیز مفادش نفی حکم به لسان نفی موضوع است، یعنی احکامی که با قطع نظر از ضرر برای موضوعاتشان ثابت است، در حال ضرری بودن این موضوعات، آن احکام به همراه موضوعاتشان برداشته می‌شوند. در نتیجه وضو قبل از این که عنوان ضرر بر آن منطبق شود، واجب است و وقتی عنوان ضرر بر وضو منطبق گردد، وجوب برداشته می‌شود و موضوع طهارت، یعنی وضو نیز تغییر می‌یابد و باید تیمم به عنوان بدل وضو انجام گیرد.

اشکال به دیدگاه آخوند

ضرر در این حدیث در سبب خودش؛ مثل وضو و روزه و غسل وقتی این اسباب ضرری باشند، استعمال نشده است بلکه ضرری که در روایت نفی شده است، ضرر در مقام تشریح است. نظر آخوند این است که آن چه نفی شده، طبیعی ضرر در خارج به نحو ادعا می‌باشد و مصحح نفی ادعایی، نفی حکم شرعی یا نفی وصف (صحت وضو) است. (آخوند، ۱۴۰۹، ص ۳۸۲) این سخن تمام نیست، زیرا نفی ادعایی در مواردی

است که وجود موضوعات در آن موارد اثر دارد و «لا»ی نافی، اثر مترتب را به نفی خود موضوع به صورت ادعایی بر می‌دارد، مثل «لاصلاة الا بطهور» یا «اشباه الرجال و لارجال» که در آن‌ها می‌توان ادعا کرد که نفی صلاة را در خارج به صورت ادعایی خارج کرده است و آن چه در این موارد نفی شده، نفس شیء «صلاة و رجال» است، گر چه به انگیزه نفی وصف «رجولیت» و اثری باشد که در این موارد «صلاة و رجال» مترتب است. هم چنین در «لاشک لکثیر الشک» آنچه را که نفی می‌شود، نفس شک می‌باشد که موضوع حکم شرعی است و این شک، ممکن است تا وجوب نماز احتیاط را به همراه داشته باشد و «لاشک» آن را در مورد کثیر الشک بر می‌دارد. اما در مثل «لاضرر» اثر مرغوب با اثری که مترتب بر نفس ضرر است، رفع نمی‌شود. گفتنی است در مثل «لاصلاة الا بطهور» یا «اشباه الرجال لارجال»، «لا»ی نافی اثری را که بر عنوان صلاة یا رجال مترتب است، در خارج - گر چه با رفع ادعایی - بر می‌دارد، زیرا آن اثر مرغوب را ندارد، اما در مثل «لاضرر» چنین نیست، چون «لا» نمی‌تواند اثر ضرر را بردارد. علت آن است که ضرر یا اثر ندارد و یا اثر دارد و مراد شارع نیست که حکم ضرر را بردارد، چون بقای حکم به بقای موضوع وابسته است.

آخوند «لاضرر» را با گزاره‌هایی مانند «رفع ما استکرها و اضطروا و لاجرح» قیاس کرده است و این قیاس درست نیست، زیرا عنوان‌های نام برده در مثل «رفع ما استکرها و اضطروا و لاجرح» برای خود فعل متعلق تکلیف هستند. این در حالی است که موضوع یا حکم وضعی است که مثلاً صحت آن فعل تا وقتی این عنوان‌ها بر آن منطبق نشود، متعلق تکلیف است و یا آنکه موضوع، حکم وصفی هستند که با انطباق این عناوین، آن حکم تکلیفی یا حکم وصفی برداشته می‌شود. نفی حکم به لسان نفی موضوع در مواردی است که آن موضوع با قطع نظر از ضرر، به دنبال عموم یا اطلاق دلیلی مثل ادله وضو و صوم، حکمی داشته باشد و وقتی ضرر بر آن مورد منطبق شد، دلیل نفی ضرر بر نفی شمول حکم برای آن مورد ضرری دلالت کند. این بدان علت است که آن عنوان موضوع بر این مورد ضرری - گرچه ادعایی - منطبق نمی‌شود؛ یعنی

وضوی ضرری به صورت ادعایی وضو نیست، اما در حدیث شریف آن چه نفی شده، وضوی ضرری و صوم ضرری نیست؛ بلکه نفس ضرر نفی شده است. به این ترتیب، معنا ندارد حکمی را نفی کند که روی عنوان ضرر است، چون ضرر موضوع است و تا ضرر هست، حکمش هم هست و در موردی که ضرر هست که قابل رفع نیست. (خویی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۵۲۷؛ تبریزی، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۸۶)

۲-۳. دیدگاه فاضل تونی

این دیدگاه که منسوب به فاضل تونی است، بر آن است که در حدیث «لاضرر ولاضرار فی الاسلام» کلمه‌ای یا عبارتی مانند «غیر متدارک» در تقدیر است؛ یعنی مضمون حدیث «لاضرر ولاضرار غیر متدارک فی الاسلام» بوده است. در این صورت، معنای حدیث این است که ضرری نداریم که در اسلام تدارک نشده باشد. به عبارت دیگر هر ضرری که در اسلام تصور شود، شارع آن را تدارک کرده است و سبب تدارک شارع، به واسطه ضمانتی است که بر عهده ضرر زننده قرار داده است؛ یعنی شارع به واسطه جعل ضمان بر ذمه ضرر زننده؛ زیان‌هایی را که بر زیان دیده وارد شده را تدارک نموده است. پس در اسلام ضرری نیست که تدارک نشده باشد. (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۴۶۰)

۲-۳-۱. اشکالات احتمال سوم

اشکال یکم. اشکال شیخ انصاری

این اشکال از ناحیه شیخ انصاری (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۴۶۱) است. شیخ انصاری در تقدیر گرفتن کلمه «غیر متدارک» را باطل شمرده است، زیرا در صورت چنین تقدیری، معنای حدیث این می‌شود که ضرر غیر متدارک در اسلام نیست؛ یعنی هر ضرری که در اسلام باشد، شارع آن را تدارک و جبران کرده است. این سخن باطل است، زیرا اگر از فاضل تونی که قائل احتمال سوم بود، پرسیده شود که شارع چگونه ضررها را تدارک می‌کند، پاسخ خواهد داد: تدارک ضرر به این است که شارع بر ذمه ضار، ضمان را جعل می‌کند و با جعل ضمان بر ذمه ضار ضرری را که بر متضرر رسیده، تدارک می‌نماید، اما باید توجه داشت که اگر شارع صد مرتبه هم جعل

ضمان را بر ذمه ضار قرار دهد، باز هم ضرری که به متضرر رسیده، جبران نمی‌شود؛ زیرا اصلاً تدارک ضرر با جعل ضمان بر ذمه ضار تحقق پیدا نمی‌کند، بلکه تحقق تدارک و جبران ضرر از متضرر به واسطه این است که ضار ضرری را که به متضرر زده است، جبران کند. به عنوان نمونه اگر مالی از او به سرقت برده، به او برگرداند؛ وگرنه با صرف جعل ضمان بر ذمه ضار، این ضرر تدارک نمی‌شود. نیز اگر شخصی اتومبیل شخصی را تلف کرد و به آن شخص ضرر وارد نمود، اگر شارع بر ذمه شخص ضار صد مرتبه هم جعل ضمان کند، ضرر جبران و تدارک نمی‌شود، مگر این که شخص ضار، ضرر و خسارت را در خارج به او برگرداند. پس این احتمال باطل است.

اشکال دوم. اشکال به دیدگاه فاضل تونی

بیان روایت به صورت «لاضرر غیر متدارک فی الاسلام» درست نیست؛ زیرا حدیث طبق این معنا، حتی مورد خود روایت را هم نمی‌گیرد. مورد روایت ماجرای سمره بن جندب بود که ضرری به مرد انصاری وارد شده بود. این ضرر، عرضی و آبرویی و هتک حرمت بود. ضرر عرضی و آبرویی، مانند هتک حرمت، هیچ گاه و به هیچ وجه قابل تدارک نمی‌باشد.

۴-۲. دیدگاه مشهور فقها و شیخ انصاری

طبق نظر مشهور حدیث «لاضرر» در مقام بیان این است که می‌خواهد به واسطه برداشتن منشأ ضرر، ضرر را بردارد؛ یعنی «لاضرر» منشأ ضرر را در مقام تشریح و تشریح شارع را برمی‌دارد. به سخن دیگر، منشأ ضرر در احکام شرعی، احکام الزامی است و «لاضرر» احکام الزامی موجب ضرر را بر می‌دارد. به عنوان مثال، در وضو مسح روی پا واجب است. حال اگر مکلف کفش را از پای خود بیرون آورد تا مسح کند و به علت سرمای شدید هوا، بیمار شود «لاضرر» وجوب مسح روی پا را بر می‌دارد. پس «لاضرر» نفی ضرر به واسطه برداشتن منشأ ضرر «حکم الزامی» در مقام تشریح است؛ چه منشأ ضرر خود حکم الزامی باشد، مثل لزوم بیع و چه متعلق حکم باشد، مثل وضو. به بیان دیگر شارع در «لاضرر» وجوب و حرمت را از بین می‌برد؛ زیرا اگر شارع چیزی را حرام اعلام

کند و مکلف نتواند انجامش دهد، این منشأ ضرر است؛ همانند آن که شارع خوردن گوشت مردار را در مقام تشریح حرام کرده است. حال در زمان اضطرار و عدم دسترسی به غذا، اگر مردار هم چنان حرام باشد، ضررش به مکلف می‌رسد. شارع این سنخ از وجوب و حرمت را به واسطه «لاضرر» از بین می‌برد. (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۴۶۱)

دیدگاه مشهور دو نکته مهم در بر دارد:

۱. حکم شرعی الزامی سبب و ضرر، مسبب آن است. برداشتن مسبب «ضرر» به واسطه برداشتن سبب «حکم الزامی شرعی» متعارف می‌باشد. پس طبق این احتمال چهارم، حدیث «لاضرر» نفی سبب است به لسان نفی مسبب «ضرر».
۲. حدیث «لاضرر» فقط متوجه مکلفان مطیع است، نه عاصی؛ زیرا احکام الزامی مثل وجوب و حرمت فقط برای مکانی ضرر ایجاد می‌کند که بخواهند تکلیفشان را انجام دهند. مکلف عاصی اصلاً قصد اتیان احکام الزامی را ندارد و احکام الزامی اصلاً برایش ضرر ندارد. بنا بر این، قضیه سالبه به انتفاء موضوع است.

اشکال‌های دیدگاه مشهور

اشکال یکم. شیوع نداشتن نفی سبب به لسان نفی مسبب

این اشکال را آخوند خراسانی به این صورت طرح کرده است که دو نوع استعمال داریم: نفی سبب به لسان نفی مسبب و نفی مسبب به لسان نفی سبب. طبق احتمال چهارم، حدیث لاضرر متکفل نفی سبب «حکم الزامی شرعی» به لسان نفی مسبب «ضرر» است و این نوع از استعمال ناپسند است. نفی مسبب به لسان نفی سبب مثل این است که در باره مکلف بدون طهارت، گفته شود «فلانی وضو ندارد»؛ یعنی نفی کنیم مسبب (طهارت باطنی) را به لسان نفی سبب (وضو). این نفی شایع است؛ اما در مسأله «لاضرر»، بر عکس می‌باشد؛ یعنی نفی سبب (حکم الزامی شرعی) به لسان نفی مسبب (ضرر) است و این نوع استعمال زشت است و بشاعت دارد. (آخوند، ۱۴۰۹، ص ۳۸۲)

پاسخ به شیوع نداشتن نفی سبب به لسان نفی مسبب

اشکال آخوند بر خودش نیز وارد است؛ زیرا نظر آخوند این بود که شارع در حدیث «لاضرر» نفی حکم به لسان نفی موضوع نموده است، مثل «لا ربا بین الولد و الوالد» زیرا خود ربا به معنای زیاده؛ که بین پدر و پسر موجود است و مراد از آیه نفی خود ربا نیست؛ بلکه مراد نفی حکم ربا یعنی حرمت می‌باشد. به این شیوه، اصطلاحاً نفی حکم به لسان نفی موضوع گویند. از همین رو شارع قبل از انطباق عنوان ضرر بر وضو، حکم وجوب بر آن آورده است و «لاضرر» حکم وجوب را به واسطه نفی ضرر (وضوی ضرری) بر می‌دارد. بنا بر این نفی سبب (حکم الزامی) به لسان نفی مسبب (ضرر) بشاعت دارد؛ احتمالی که خود آخوند هم در معنای روایت داد، بشاعت دارد؛ چون نفی مسبب (ضرر) به لسان نفی سبب (موضوع ضرری مثل وضو) می‌باشد و از این جهت فرقی بین احتمال آخوند و این احتمال چهارم نیست.

اشکال دوم. اشکال محقق اصفهانی بر نظر مشهور

افعال دو گونه دارند: تولیدی و غیر تولیدی. تولیدی به افعالی می‌گویند که اگر مقدمه مهیا شود، ذی المقدمه به طور قهری می‌آید. به عبارت دیگر، اگر سبب بیاید، مسبب هم می‌آید؛ مثل این که وقتی افعال وضو بیاید، طهارت باطنی هم به طور قهری می‌آید. افعال غیر تولیدی این گونه نیست که اگر مقدمه بیاید، ذی المقدمه قهراً و به خودی خود آورده شود؛ بلکه بعد از آمدن مقدمه اگر مکلف اراده کند، ذی المقدمه را می‌آورد و گرنه ذی المقدمه به خودی خود نمی‌آید، مانند نصب نردبان که این طور نیست که بالا رفتن از دیوار، قهراً بعد از نصب نردبان، محقق شود؛ بلکه به اراده مکلف است. اگر مکلف بخواهد، بالای بام می‌رود و اگر نخواهد نمی‌رود. به این علت، به این نصب نردبان، مقدمات اعدادیه می‌گویند و افعال تولیدیه در باره آن به کار نمی‌رود.

حال بعد از بیان این مقدمه گفته می‌شود که اگر حکم شرعی الزامی به ضرر از باب اسباب تولیدی بود، در اسباب تولیدی می‌توان گفت سبب را بر می‌داریم به لسان نفی مسبب؛ مثلاً نفی مسبب کنیم، اما نفی سبب را اراده می‌نماییم و با نفی طهارت، عدم

وضو را اراده می‌کنیم. اما در بحث ما رابطه بین حکم الزامی و ضرر از نوع رابطه افعال تولیدی نیست؛ یعنی این طور نیست که اگر حکم ضرری آمد، ناگزیر و قهراً ضرر هم بیاید؛ بلکه حکم ضرری از قبیل مقدمات اعدادیه است و به صرف جعل حکم الزامی ضرر نمی‌آید؛ بلکه برای تحقق ضرر، اراده شخص هم دخالت دارد. از این رو، در مقدمات اعدادیه یا افعال غیر تولیدی نفی سبب (حکم شرعی الزامی) به لسان نفی مسبب (ضرر) جایز نمی‌باشد. (اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۲، ص ۳۰)

پاسخ این مقاله به اشکال محقق اصفهانی

پاسخ یکم

رابطه بین حکم الزامی شرعی و ضرر، به رابطه افعال تولیدی نمی‌باشد و این دو از افعال تولیدی نیستند. از این نظر که افعال تولیدی نیست و رفع سبب (حکم الزامی) به لسان نفی مسبب (ضرر) ممکن نیست، حرف صحیحی است، اما باید توجه داشت که منشأ پیدایش ضرر، جعل حکم توسط شارع می‌باشد و جعل حکم منشأ ضرر است. از طرف دیگر هم چنین در کاربردهای رایج، رفع یک شیء با لسان رفع منشأ؛ بسیار زیاد است. به عنوان نمونه منشأ فوقیت، سقف می‌باشد. از این رو عرف، سقف را به لسان نفی منشأ فوقیت، نفی می‌کند. بنا بر این فوقیت را نفی می‌نماید و از آن نفی سقف را اراده می‌کند. پس «لاضرر فی الاسلام» هم نفی ضرر است به لسان نفی منشأ ضرر که همان حکم الزامی می‌باشد؛ یعنی می‌گوید: «ضرر در اسلام نیست» و از آن منشأ ضرر را اراده می‌کند؛ یعنی حکم الزامی در اسلام نیست. این نوع استعمال، متعارف می‌باشد.

پاسخ دوم

در مسأله «لاضرر» نیز اراده مولی از اراده عبد قوی‌تر است. از این رو، آن چه سبب می‌شود عبد به وضو گرفتن اقدام نماید - با آن که این وضو برایش ضرر دارد - اراده شارع و حکم شارع به وجوب وضو است، اما از آن جا که علت اصلی برای حرکت عبد به سمت وضوی ضرری؛ اراده شارع است و اراده عبد در مقابل اراده شارع ضعیف می‌باشد، ما از باب نفی اراده شارع یا نفی حکم الزامی شرعی، مسبب (ضرر) را نفی می‌کنیم.

اشکال سوم. ایراد مرحوم روحانی بر نظریه مشهور

از نظر مرحوم روحانی احتمال چهارم به دو صورت قابل تفسیر است.

صورت یکم: مراد از ضرر در حدیث «لاضرر»، سبب ضرر یعنی حکم باشد. توضیح آن که مسبب (ضرر) ذکر شود و سبب (حکم) اراده گردد. اطلاق ضرر به حکم که سبب ضرر است، اطلاق مسامحی و ادعایی می‌باشد، همانند اطلاق واژه «قتل» بر رمی و ذبح. بر همین اساس از «لاضرر»، اراده «لاحکم ضرری» شده است.

صورت دوم: این که مراد از نفی، نفس ضرر می‌باشد، حقیقتاً و واقعا و مقصود اصلی اخبار از نفی سبب او است که حکم شرعی باشد و اخبار از ثبوت مسبب یا نفی مسبب به لحاظ ثبوت سبب یا نفی سبب در عرف بسیار است، مثل اخبار از آمدن بیماری و حال که مقصود و ملحوظ سبب بیماری باشد. به بیان ساده‌تر ضرر و حکم شرعی را لازم و ملزوم یکدیگر در نظر گرفته شود؛ نه این که از باب سبب و مسبب باشند.

اندیشمند نام برده، پس از بیان دو تصویر یاد شده از احتمال چهارم دو اشکال مطرح کرده است:

اشکال یکم. اشکالاتی که توسط جناب محقق اصفهانی بیان شد، طبق توجیه اول از احتمال چهارم وارد می‌باشد و طبق توجیه دوم آن اشکالات وارد نمی‌باشد، زیرا در توجیه و تصویر بیان شد که منفی، حقیقتاً و جداً نفس ضرر است و مقصود اصلی، بیان لازم است، یعنی رفع حکم ضرری به این اعتبار است که ضرر از آن حکم نشأت می‌گیرد.

اشکال دوم. اشکال مطرح شده توسط آخوند که احتمال چهارم بشاعت استعمال دارد نیز بر توجیه و تصویر اول از احتمال چهارم وارد است، اما طبق توجیه و تصویر دوم که ضرر و حکم شرعی از باب لازم و ملزوم لحاظ شده‌اند، اشکال بشاعت استعمال مطرح نمی‌باشد، زیرا ذکر لازم و اراده ملزوم می‌کنند و نیز بر عکس آن در استعمال، رایج است.

گفتنی است اشکالات سه گانه، طبق تصویر و توجیه دوم از احتمال چهارم وارد نیست، اما در مورد احتمال چهارم، یک اشکال باقی می‌ماند که طبق هر دو توجیه و تفسیر، بر احتمال چهارم وارد است. طبق تفسیر چهارم، «لاضرر» احکام ضرری را بر می‌دارد و

می‌دانید این احکام الزامی است که منشأ ضرر می‌شود، مانند وجوب وضو یا حرمت خوردن مردار در صورت اضطرار؛ وگرنه احکام ترخیصی مثل استحباب یا کراهت یا اباحه، اصلاً منشأ ضرر نیستند تا با «لاضرر» برداشته شوند. پس نهایتاً طبق این احتمال حدیث «لاضرر» حکم الزامی وجوب و حرمت را بر می‌دارد. حال در ماجرای سمرة بن جندب اصلاً حکم الزامی وجود ندارد؛ بلکه سمرة جواز دخول داشت و جواز دخول حکم الزامی نیست تا «لاضرر» آن را مرتفع سازد. (روحانی، ۱۴۱۳، ج ۵، ص ۳۹۹، ص ۴۰۷)

پاسخ این مقاله به اشکال روحانی

در ماجرای سمرة بن جندب نیز حکم الزامی موجود است که عبارت است از حرمت تصرف انصاری یا حرمت کندن درخت سمرة توسط انصاری و «لاضرر» این حرمت تصرف را برمی‌دارد.

۲-۵. نظریه امام خمینی

امام خمینی در تبیین معنای حدیث «لاضرر» احتمال پنجمی مطرح کرده که بیان آن متفرع بر مقدماتی است.

مقدمه اول. مقامات سه گانه رسول و نبی

مقام یکم. رسالت و نبوت یا مبلغ بودن

نبی و رسول در این مقام، وظیفه‌اش صرفاً تبلیغ است و فقط واسطه‌ای در رسانیدن مطالب می‌باشد. در این مقام لوح محفوظ، موضوعیت دارد و پیامبر، تنها طریقی برای بیان آن لوح محفوظ است.

با توجه به این مقام، اوامر و نواهی نبی در این مقام رسالت و تبلیغ، اوامر مولوی نیست؛ بلکه ارشادی است، زیرا بیان شد پیامبر و نبی در این مقام، تنها یک ناقل شمرده می‌شوند و هر چه بیان می‌کنند، از لوح محفوظ است. از این رو، اوامر آنها هم ارشادی می‌شود. در نتیجه ارشاد به امر موجود در لوح محفوظ، آن که مولوی است خود آن اوامری است که در لوح محفوظ موجود است، مانند «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ» (جمعه، ۹)

امر ﴿فَاسْعُوا﴾ در این آیه مولوی است، اما همین مطلب را پیامبر در مقام تبلیغ که به ما انتقال می‌دهد و امر می‌کند، فقط ارشاد به همان امر خداوند تبارک و تعالی می‌باشد، نه این که امر منقول از پیامبر در رتبه تبلیغ و نبوت، هم خودش مولوی باشد و هم آن که در لوح محفوظ است، مولوی می‌باشد.

مقام دوم. حکومت و سلطنت بر مردم

در این مقام نبی و رسول هر آن چه را امر می‌کند، از ناحیه خودش است و اصلاً با امر خداوند کاری ندارد. در این مقام، چه بسا خداوند اصلاً در آن زمینه امری نداشته باشد، همانند امر به جهاد، هنگام هجوم دشمنان بر سرزمین اسلامی که امر مولوی است.

با اذعان به این مقام، فرق مقام اول و مقام دوم این است که در مقام اول که نبی در مرتبه تبلیغ است، تمام اوامرش بر ارشادی حمل می‌شود، زیرا از پیش خود نمی‌گوید و ناقل لوح محفوظ است؛ اما در مقام سلطنت و حکومت، اوامرش بر مولوی حمل می‌شود؛ یعنی خود امر رسول اطاعتش واجب است.

مقام سوم. قضاوت

نکته قابل توجه این است که مقام قضاوت با مقام حکومت فرق دارد. در مقام حکومت بحث سلطنت و ولایت مطرح است که ولایت بر افراد جامعه دارد، اما در قضاوت قاضی، بر دو طرف دعوا و مراجعان ولایت ندارد، بلکه فقط بحث فصل خصومت در باب قضاوت مطرح است. از این رو، امور حسبیه را از باب قضاوت قابل بررسی است، نه از باب ولایت و حکومتشان.

بعد از بیان این مقدمه گفته می‌شود که اگر روایات شیعه و روایات اهل سنت را با هم ملاحظه و بررسی کنیم، حدیث «لاضرر» در مقام قضاوت از رسول خدا صادر نشده، زیرا قضاوت در جایی است که انسان با کسی از طریق شبهه حکمیه یا موضوعیه نزاع و خصومت داشته باشد. در مسأله «لاضرر»، سمره بن جندب و انصاری در شبهه حکمیه نزاع نداشتند، زیرا حکم را می‌دانستند و انصاری می‌دانست که تصرف در ملک غیر و کندن درخت انصاری حرام است. موضوع قضاوت، در شبهه موضوعی نیز منتفی

است، زیرا درخت برای سمرة بن جندب است. پس بحث قضاوت نبود؛ یعنی رسول خدا «لاضرر» را در مقام قضاوت صادر نفرمود و هم چنین از باب مقام تبلیغ و نبوت هم نبود، زیرا در منابع اهل سنت یا تعبیر از «حکم» یا «قَضَى» آمده است. گر چه این تعبیر به مقام قضاوت اشاره دارد، اما با توجه به مطالب پیش گفته، مقام قضا نمی‌باشد. پس حمل بر مقام سلطنت می‌شود، یعنی رسول خدا در مقام حکومت و سلطنت، حدیث «لاضرر» را فرمود. پس «لاضرر» به معنی «حَرْمُ الضرر» است.

چنان که بیان شد، شیخ الشریعه نظر داشت که «لاضرر» نهی با لسان نفی و معنایش، حرمت ضرر است. معنای احتمال پنجم هم که «لاضرر» را حکم حکومتی باشد، حرمت ضرر است. حال آیا این معنای احتمال پنجم با دیدگاه شیخ الشریعه یکی است؟ پاسخ آن که میان این دو قول فرق روشنی وجود دارد. طبق بیان شیخ الشریعه رسول خدا «لاضرر» را در مقام مبلغ و نبی بیان فرمود که در این صورت این «حرم الضرر» جزء «ما سَنَّ النَّبِيُّ» نمی‌شود و پیامبر فقط از حکم در لوح محفوظ خبر می‌دهد، اما طبق بیان حضرت امام خمینی، این «لاضرر» را رسول خدا در مقام سلطنت بیان کرد. از این رو، یک حکم مولوی می‌شود و ارشادی و اخبار از لوح محفوظ نمی‌باشد. (خمینی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۱۱۷)

اشکالات احتمال پنجم

اشکال یکم. اثبات حکم سلطنتی «لاضرر» با تمسک به روایات اهل تسنن یکی از قرائنی که امام خمینی آورد تا ثابت کند که پیامبر حدیث «لاضرر» را در مقام و مرتبه حکومت و سلطنت بیان فرمود این بود که در روایات اهل سنت است که این حدیث با واژه «قَضَى» و «حکم» یعنی «قَضَى رَسُولُ... لاضرر و لاضرار فی الاسلام» یا «حکم رسول... لاضرر و لاضرار فی الاسلام» وارد شده است.

اشکال این استدلال، آن است که از این قرینه یعنی احادیث اهل سنت که تعبیر به «قَضَى رَسُولُ اللَّهِ لاضرر و لاضرار فی الاسلام» یا «حکم رسول الله: لاضرر و لاضرار فی الاسلام» آمده است، این قرینه محل خدشه است، زیرا تمام اخبار و احادیث در مورد حدیث «لاضرر» که از اهل سنت نقل شده از لحاظ سندی ضعیف هستند و دانشمندان

شیعی از آن‌ها اعراض نموده‌اند. از سوی دیگر نیز روایات شیعه در باب حدیث «لاضرر» که از حیث سند ضعف ندارد، تعبیر به «قال رسول الله: لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» شده است و ماده «قال» ظهور دارد در این که پیامبر در رتبه و مقام تبلیغ می‌باشد. در نتیجه، این سخن پیامبر حکم ارشادی می‌باشد که به لوح محفوظ راهنمایی می‌کند. از همین رو اگر بخواهیم «لاضرر» را نهی از ضرر بگیریم، باید همان احتمال شیخ الشریعه را در نظر بگیریم و بگوییم این حدیث جزء «ما فرض الله علی العباد» می‌باشد، نه این که طبق احتمال پنجم بگوییم این حدیث جزء «ما سنّ النبی» می‌باشد. (تبریزی، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۹۴)

اشکال دوم. مرتکب شدن دو خلاف ظاهر، بنابر احتمال پنجم

در صورت قائل شدن به احتمال پنجم دو خلاف ظاهر لازم می‌آید که عبارتند از: الف: «لا» در حدیث «لاضرر» که نفی می‌باشد، بر نهی حمل شود تا معنای «حرم الضرر» را برساند.

ب: «لا» در حدیث «لاضرر» معنایی پیدا نمی‌کند؛ چون معنا ندارد که ضرر حرام باشد. به عنوان مثال اگر کسی با چاقو پوست دست خود را یا انگشتش را ببرَد، معنا ندارد بگوییم بریدن دست، ضرر زدن و حرام است. بلکه طبق این احتمال، «لاضرار» معنا پیدا می‌کند، چون اضرار یعنی ایجاد ضرر و می‌شود گفت ایجاد ضرر حرام است، اما «لاضرر» به این معنا که ضرر حرام باشد معنا ندارد. (تبریزی، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۹۴)

اشکال سوم. مسأله تراحم در حدیث

این حدیث هیچ ربطی به مقام حکومت و سلطنت ندارد تا «لاضرر» امر مولوی و جزء «ما سنّ النبی» شمرده شود. در این حدیث صحبت از بحث تراحم است. توضیح سخن آن که دو تکلیف هم‌زمان بر انصاری وارد شده که او در مقام امتثال، قدرت انجام هر دو تکلیف را ندارد. از طرفی حفظ عرض و ناموس بر او لازم است و از طرفی هم تصرف در ملک غیر، یعنی درخت سمرة بن جندب بر انصاری حرام است. بدین ترتیب، پیامبر از آن جا که در باب تراحم ملاک قوی‌تر مقدم است، اهم و مهم کرد و

جلوگیری آزار به یک مسلمان را بر حفظ ملک یک شخص مقدم دانست و بر همین اساس به کندن درخت دستور داد. وجه صدور این روایت، باب تراحم است و به حکم ولایی و حکم حکومتی ارتباطی ندارد. (تبریزی، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۹۴)

۶-۲. نظریه مرحوم روحانی

این احتمال از ناحیه مرحوم روحانی مطرح شده است. «لا» در حدیث «لاضرر» برای نفی جنس می‌باشد و خبر می‌دهد که حقیقتاً ضرر نیست؛ اما مراد این حدیث لوازم این خبر می‌باشد و لوازم این خبر عبارتند از: برداشتن مقتضی و ایجاد مانع.

توضیح در قالب مثال آن است که اگر سیل جاری شود و زید بسیار نگران باشد و بکر به او بگوید: «نگران نباش که این سیل اصلاً مقتضی برای تخریب خانه شما (زید) را ندارد، زیرا کنار منزل شما چاه‌های متعددی موجود است و سیل به همان چاه‌ها سرازیر می‌شود و به خانه شما آسیب وارد نمی‌کند.» اما گاهی هم بکر برای این که زید را از نگرانی بیرون آورد، به وی می‌گوید: «نگران نباش، زیرا گرچه سیل مقتضی برای تخریب منزل شما را دارد، اما مانع هم دارد؛ یعنی سدی ایجاد کردیم که سیل به آن سد می‌خورد و می‌ایستد.»

از نظر مرحوم روحانی، این حدیث «لاضرر» هم در جایی که حکم شرعی منشأ ضرر می‌باشد، مقتضی حکم را برمی‌دارد، به عنوان نمونه شخصی بیمار است و آب برای او ضرر دارد، حدیث «لاضرر» مقتضی حکم یعنی مقتضی وجوب وضو را برمی‌دارد و وقتی مقتضی وجوب رفت، حکم وجوب هم برداشته می‌شود؛ اما اگر در جایی حکم شرعی منشأ ضرر نباشد، مثل این که احکام ترخیصی استحباب و کراهت باشد، مانند حدیث «لاضرر» در این موارد ایجاد مانع می‌کند؛ مثلاً در ماجرای سمرة بن جندب و انصاری که حکم الزامی وجود ندارد، بلکه سمرة بن جندب فقط یک حکم ترخیصی داشت به نام جواز دخول و اگر احکام ترخیصی منشأ ضرر باشد، حدیث «لاضرر» در آن جا ایجاد مانع می‌کند، به این که جعل حرمت می‌نماید و می‌گوید دخول سمرة حرام می‌باشد. پس «لا» لای نفی جنس می‌باشد و حقیقتاً در مقام اخبار از نفی جنس ضرر می‌باشد، یعنی خبر می‌دهد ضرری نمی‌باشد، اما مراد از این اخبار؛ بیان لوازم این خبر است که عبارتند از:

الف. رفع مقتضی در جایی که حکم الزامی باشد و منشأ ضرر شود.
 ب. ایجاد مانع در جایی که حکم ترخیصی باشد و منشأ ضرر نشود.
 از نظر مرحوم روحانی این حدیث حقیقتاً در مقام اخبار نفی جنس ضرر است، اما مرادش بیان همان دو لازمه می‌باشد و به دو شکل متصور است:

۱. در برخی مصادیق هر دو لازمه وجود دارد؛ یعنی حدیث «لاضرر» در برخی موارد هم رفع مقتضی می‌کند و هم ایجاد مانع می‌نماید؛ مثلاً استعمال آب برای زید ضرر دارد. حدیث «لاضرر» در این مورد رفع مقتضی حکم می‌کند، یعنی مقتضی وجوب وضو را برمی‌دارد و وقتی که مقتضی وجوب وضو برداشته شود، حکم وجوب هم مرتفع می‌گردد. اما از آن جا که رفع مقتضی وجوب وضو را برداشت، اما مقتضی استحباب برداشته نشد و چون ممکن است مکلف به خاطر همین استحباب وضو، وضو بگیرد و به خود ضرر وارد نماید. بنا بر این حدیث «لاضرر» به واسطه لازمه دوم خود، یعنی با ایجاد مانع، جلوی این ضرر را هم به این ترتیب می‌گیرد که برای وضو جعل حرمت می‌کند. پس در این مورد هر دو لازمه حدیث «لاضرر» با هم موجود می‌باشد.
 ۲. گاهی فقط یک لازمه‌اش جاری می‌شود که خود بر دو نوع می‌باشد:

نوع اول. فقط لازمه اولش جاری می‌شود به این که رفع مقتضی حکم الزامی می‌کند. مثلاً باب شفعه از این نوع می‌باشد. زید و بکر با هم شریک هستند و زید سهم خود را به شخص سومی می‌فروشد. حدیث «لاضرر» در این مورد فقط حکم لزوم را از معامله‌ای رفع می‌کند که میان زید و آن شخص سوم رخ داد. همین رفع لزوم از بیعی که واقع شد، برای جبران ضرر وارد بر بکر کافی می‌باشد؛ زیرا عقد بیع، زمانی که از لزوم خارج شود، فسخ شدنش جایز می‌شود.

نوع دوم: فقط لازمه دومش جاری می‌شود به این ترتیب که ایجاد مانع می‌کند، مانند داستان سمرة بن جندب. در این ماجرا حکم الزامی وجود نداشت که منشأ ضرر باشد و تنها حکم ترخیصی جواز دخول برای سمرة بن جندب موجود بود. از این رو، چون حکم

الزامی وجود ندارد، حدیث «لاضرر» در این مورد فقط ایجاد مانع می‌کند، یعنی جعل حرمت می‌نماید و داخل شدن سمره را حرام اعلام می‌کند. (روحانی، ۱۴۱۳، ج ۵، ص ۴۱۲)

اشکالات احتمال ششم

اشکال یکم. امتنانی نبودن حدیث «لاضرر» بنا بر احتمال صاحب منتقی

احادیثی مانند «لاضرر» و «لاخرج» امتنانی و در مقام منت‌گذاری بر بندگان هستند. حال این امتنان باید نسبت به همه مسلمانان جاری شود، یعنی کُلْفَت و مشقت را از همه مسلمانان رفع نماید، نه این که از عده‌ای رفع مشقت کند و امتنانی باشد، اما نسبت به عده‌ای دیگر رفع مشقت نکند و امتنانی نباشد و زیان را بر ذمه آن‌ها بگذارد. این گونه معناگذاری بر حدیث «لاضرر»، با امتنانی بودن آن، سازگار نیست. بر همین اساس حدیث «لاضرر» طبق احتمال ششم، ضرر را از انصاری برداشت، اما سمره بن جندب را متحمل ضرر ساخت و این نتیجه، با امتنانی بودن حدیث «لاضرر» سازگار نمی‌باشد.

اشکال دوم. عدم افاده «لاضرر» بر رفع مقتضی و ایجاد مانع

طبق یکی از احتمال‌ها، مراد از حدیث «لاضرر» بیان دو لازمه رفع مقتضی و ایجاد مانع است. این احتمال، ادعایی بیش نیست، چرا که مشخص نیست چنین استظهاری، از کدام قسمت حدیث «لاضرر» به دست می‌آید. افزون بر آن، این احتمال ششم، ترکیبی از احتمال اول، یعنی دیدگاه شیخ الشریعه و احتمال چهارم، یعنی دیدگاه آیت الله خوئی و شیخ انصاری می‌باشد. این که حدیث «لاضرر» ایجاد مانع و جعل حرمت کند، همان کلام شیخ الشریعه است که «لاضرر» یعنی «نهی الضرر» و اگر حدیث «لاضرر» رفع مقتضی کند و حکم ضرری را بر دارد، همان دیدگاه شیخ انصاری و آیت الله خوئی می‌باشد.

اشکال سوم. عدم ایجاد حکم توسط «لاضرر»

حدیث «لاضرر» همانند حدیث «لاعسر ولا حرج فی الدین» احادیث امتنانی هستند و احادیث امتنانی فقط نافی حکم می‌باشند، یعنی فقط می‌توانند حکم را بردارند و مثبت حکم نیستند و نمی‌توانند حکمی را جعل کنند. پس حدیث «لاضرر» حکم مشقت‌آور را برمی‌دارد؛ اما نمی‌تواند جاعل حکم باشد. بر خلاف این مبنای مهم، حدیث «لاضرر»

طبق احتمال ششم، جاعل حکم نیز شده است؛ زیرا یکی از دو لازمه این حدیث، ایجاد مانع و جعل حرمت است.

اشکال چهارم. وجود حکم الزامی در قصه سمره

بنابر دیدگاه مرحوم روحانی در ماجرای سمره بن جندب، هیچ حکم الزامی وجود ندارد تا منشأ ضرر باشد و تنها یک حکم ترخیصی، یعنی جواز دخول سمره را داریم. پس حدیث «لاضرر» در این داستان، فقط یک لازمه دارد که ایجاد مانع و جعل حرمت می‌باشد. در پاسخ گفتنی است که در همان ماجرای انصاری و سمره هم یک حکم الزامی داریم و آن عبارت است از حرمت تصرف در مال غیر که ذمه انصاری را در فرض کندن درخت مشغول می‌کرد.

۷-۲. احتمال هفتم. دیدگاه این مقاله

منشأ و مأخذ این احتمال هفتم، همان احتمال چهارم می‌باشد که شیخ انصاری و آیت الله خوئی مطرح نمودند، اما دخل و تصرفی در آن داده و توسعه‌ای در آن ایجاد کرده‌اند تا اشکالات وارد بر آن احتمال، دفع گردد. توضیح احتمال هفتم آن که برای قائلان به احتمال چهارم، خلطی پیش آمده بود و آن این که تصور می‌کردند احکام الزامی مثل وجوب و حرمت می‌تواند منشأ ضرر باشد، اما احکام ترخیصی هیچ‌گاه منشأ ضرر نیستند. این نگرش اشتباه است، زیرا احکام ترخیصی هم می‌توانند منشأ ضرر واقع شوند. توضیح سخن آن که در احکام دو جنبه وجود دارد: یکی نسبت به خود مکلف و صاحب حکم و دیگری نسبت به اطرافیان و دیگران. اگر به احکام ترخیصی مثل استحباب و ... نسبت به شخص مکلف نگاه شود، هیچ‌گاه منشأ ضرر نمی‌شوند، زیرا مکلف می‌تواند اگر وضوی مستحبی برایش ضرر دارد، وضو نگیرد. از سویی دیگر اگر همان حکم ترخیصی که شارع برای مکلف جعل کرد، به نسبت به دیگران دیده شود، روشن می‌گردد که حکم ترخیصی هم می‌تواند منشأ ضرر باشد. به عنوان نمونه، در همین ماجرای سمره - به فرض که حکم الزامی وجود ندارد و فقط یک حکم ترخیصی به نام جواز دخول سمره بن جندب وجود دارد - حکم جواز که

همان ترخیص می‌باشد، نسبت به خود سمره منشأ ضرر نیست، اما نسبت به انصاری منشأ ضرر است. پس ثابت شد احکام ترخیصی هم می‌توانند منشأ ضرر واقع شوند. حال که روشن شد حکم ترخیصی قابلیت دارد تا منشأ ضرر واقع شود، می‌توان گفت که مفاد حدیث «لاضرر» این است که می‌خواهد منشأ ضرر را بردارد و منشأ ضرر، حکم شارع است اعم از این که احکام الزامی باشند یا احکام ترخیصی، پس حدیث «لاضرر» در مقام بیان نفی منشأ ضرر یعنی نفی حکم ضرری در مقام تشریح می‌باشد. باید توجه داشت که این نظریه هفتم، همان احتمال چهارم است که شیخ انصاری و آیت الله خوئی مطرح کردند، اما حکم ضرری را در احکام الزامی منحصر نمودند. از این رو، برخی اشکال کرده‌اند که اگر حدیث را به این احتمال چهارم بگیریم که در مقام نفی حکم الزامی است، مورد خودش و قضیه سمره بن جندب را نمی‌گیرد، چون در آن مورد حکم الزامی نداریم، بلکه فقط یک حکم ترخیصی به نام جواز دخول سمره بن جندب داریم؛ اما با نظریه بیان شده در این مقاله، حکم ضرری اعم از الزامی است و با این توسعه‌ای که به احتمال چهارم داده شد، این قبیل اشکالات را هم از آن دفع می‌گردد و وقتی حکم ترخیصی هم می‌تواند منشأ ضرر باشد، همانند جواز دخول سمره بن جندب، طبق مفاد حدیث «لاضرر» دفع می‌شود.

نتیجه‌گیری

سؤال محوری این تحقیق آن است که آیا قاعده «لاضرر» تنها در مقام نفی حکم الزامی است و یا آن که احکام اباحه‌ای را نیز شامل می‌شود؟ این نوشتار ضمن نقد مبانی ارائه شده در قاعده «لاضرر» با استفاده از قراین موجود در مستندات آن، نظریه دلالت قاعده لاضرر بر مسأله تراحم را ثابت نمود، زیرا در حدیث مشهور سمره دو حکم شرعی در ظرف امتثال حکم وجود دارد و بر اساس تقدم عرض و آبرو بر اموال، رسول الله ﷺ به منع تصرف در کندن نخل سمره و جواز دخولش به حیاط انصاری حکم کرده و ملکیت انصاری بر خانه و حریم خویش را ثابت نموده است. بر اساس این نظریه، دیدگاه مشهور مبنی بر دلالت قاعده «لاضرر» در احکام الزامی توسعه داده می‌شود و کاربرد قاعده «لاضرر» در احکام ترخیصی نیز صحیح می‌باشد.

منابع

* قرآن کریم

۱. ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). *لسان العرب*، چاپ سوم، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر.
۲. اصفهانی، محمد حسین (۱۴۲۹ق). *نهایة الدراية في شرح الكفاية*، چاپ دوم، بیروت: موسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث.
۳. انصاری، مرتضی (۱۴۲۸ق). *فرائد الأصول*، چاپ نهم، قم: مجمع الفکر اسلامی.
۴. آخوند خراسانی، محمد کاظم (۱۴۰۹ق). *کفاية الأصول*، چاپ اول، قم: موسسه آل البيت علیهم السلام.
۵. تبریزی، جواد (۱۳۸۷ش). *دروس فی مسائل علم الأصول*، چاپ دوم، قم: دار الصدیقه الشهیده علیها السلام، موسسه آل البيت علیهم السلام.
۶. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ق). *الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة*، چاپ اول، بیروت: دار العلم للملایین.
۷. خویی، ابوالقاسم (۱۴۲۲ق). *مصباح الأصول*، چاپ اول، قم: طبع موسسه إحياء آثار السيد الخویی.
۸. روحانی، محمد (۱۴۱۳ق). *منتقى الأصول*، چاپ اول، قم: دفتر آیت الله سید محمد حسینی روحانی.
۹. اصفهانی، فتح الله (۱۴۱۰ق). *قاعدة لا ضرر*، چاپ اول، قم: دار الفکر.
۱۰. حر عاملی، محمد (۱۴۰۹ق). *وسائل الشیعة*، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۱. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق). *کتاب العین*، چاپ دوم، قم: نشر هجرت.
۱۲. موسوی خمینی، روح الله (۱۳۸۲ش). *تهذیب الأصول*، با تقریر جعفر سبحانی، چاپ اول، قم: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.